«فرهیختگان» از شگردهای مختلف تامین هزینه جریان برانداز گزارش می‌دهد

تامین مالی منافقین به روایت عضو جدا شده

سازمان مجاهدین خلق که در ایران به عنوان سازمان منافقین مشهور است، با فاصله، جنایتکارترین گروه اپوزیسیون در ایران به شمار می‌رود. خروج این گروه از فهرست سازمان‌های تروریستی در آمریکا و اروپا، زمینه‌ساز فعالیت‌های رسمی آن را فراهم کرد. آنها در این سال‌ها توانسته‌اند با پرداخت هزینه‌های قابل توجه گروه‌های لابی در پارلمان‌های اروپایی شکل دهند تا مطالبات‌شان را از این طریق دنبال کنند. نشست‌های سالانه این گروهک که با پرداخت‌های قابل توجه به سیاستمداران بازنشسته اروپایی و آمریکایی همراه می‌شود، این سوال را پررنگ کرده که منبع و ریشه این پول‌ها از کجاست؟ «بررسی منابع مالی و ارتباطات سازمان مجاهدین خلق» عنوان نشستی است که کارگروه تاریخ انجمن افراز با همکاری ماهنامه وطن یولی برگزار کرده است. در این نشست ابراهیم خدابنده از اعضای سابق سازمان منافقین و مدیرعامل انجمن نجات، مجید تفرشی تاریخ‌پژوه و کارگردان مستند «خیریه اشرف»، صادق امامی روزنامه‌نگار و علی ملاقلی‌پور کارگردان به ارائه نظرات خود درباره منابع مالی منافقین پرداختند. با توجه به اهمیت موضوع، «فرهیختگان» متن این نشست را منتشر می‌کند که با پرسش و پاسخ همراه بوده است.

ابراهیم خدابنده (مدیرعامل انجمن نجات)

من ابراهیم خدابنده، متولد سال ۳۲ در تهران هستم. سال ۵۰ بعد از اخذ دیپلم ریاضی از دبیرستان البرز، به انگلستان رفتم و در رشته مهندسی برق از دانشگاه نیوکاسل فوق لیسانس گرفتم. قبل از انقلاب عضو انجمن اسلامی بودم و بعد از انقلاب با اتحادیه انجمن‌های اسلامی در خارج از کشور همکاری کردم. سال ۵۹ جذب سازمان مجاهدین خلق شدم. ۲۳ سال در این سازمان به طور شبانه‌روزی فعالیت کردم. در بیش از ۲۰ کشور ماموریت‌های مختلف مالی انجام دادم.

در سال ۵۹ که جذب سازمان شدم، بیشتر صحبت از مبارزه ضدامپریالیستی بود. اسلام انقلابی بود؛ کمک به فلسطین بود. یکی از ادعاهای مسعود رجوی این بود که چرا ایران به فلسطین کمک نمی‌کند؟ او عقیده داشت: «ایران باید نیرو و اسلحه بدهد. می‌گفت چرا مبارزه ضدآمریکایی انجام نمی‌شود؟» سازمان می‌گفت گروگان‌های آمریکایی برای سفارت آمریکا باید محاکمه و اعدام شوند. در این حد تند می‌رفت. این دیدگاه خیلی‌ها را جذب کرد. کسانی مثل من، با این انگیزه‌ها جذب سازمان شدند.

برای پرچم آمریکا کف می‌زنند

در سازمان شرایط به شکل دیگری رقم خورد ولی همه چیز تغییر کرد، مثلا در آلبانی درنده‌ترین جناح امپریالیستی مثل مک‌کین، جولیانی، جان بولتون و... که خود آمریکا از اینها تبری می‌جست، در جلسات مجاهدین سخنرانی می‌کردند. بعدها کسانی که از سازمان جدا شدند، تعریف می‌کردند که هر زمان پرچم آمریکا در مانیتور نشان داده می‌شد، همه بلند می‌شدند و کف می‌زدند. این تغییر ناشی از «کنترل ذهن» است. این پدیده‌ای است که دانشمندان روی آن کار می‌کنند و من هم خیلی مطلب درباره‌اش ترجمه کردم و نوشتم.

وقتی دستگیر و به ایران آورده شدم، پدرم گفت: «من به کشتار و ازدواج‌های درون سازمانی و... کار ندارم، شما با چه منطقی کنار صدام حسین قرار گرفتید؟» گفتم: «ما فکر می‌کردیم این کاری که می‌کنیم عین انقلاب، خدمت به میهن و وطن است. با این دید رفته بودیم.»

چرا این فکر را می‌کردید؟ سازمان در انگلستان علیه تجاوز صدام به ایران تظاهرات راه انداخت اما سریع تغییر موضع داد. از تهران به شما پیغام دادند که تغییر موضع دادید؟ این را چطور توجیه کردید؟

خدابنده: این توجیه را وقتی می‌توان درک کرد که شناخت کافی از کارکرد و روانشناسی فرقه‌ها داشته باشید. این بخشی از کنترل ذهن مخرب فرقه‌ای است. در آنجا شما یک رهبر فرقه دارید. همه ارگان‌ها، سازمان‌ها و احزاب سه پارامتر اصلی دارند؛ رهبر، ایدئولوژی و تشکیلات. این سه مولفه در فرقه‌ها تعریف متفاوت دارد. در سازمان رهبر جای خدا می‌نشیند، یعنی همان تنظیم رابطه‌ای که با خدا می‌کنید با رهبر فرقه می‌کنید. تشکیلات یک تشکیلات هرمی است و ایدئولوژی به معنای مجموعه‌ای از اعتقادات، باورها و بایدها و نبایدها نیست، بلکه یک متدولوژی روانی است، یعنی براساس متدولوژی روانی، فرد را به نقطه‌ای می‌رسانند که هرچه رهبر می‌گوید عین واقعیت است؛ آیه قرآن است. در تشکیلات مسئول یک درجه بالاتر از من، همان تنظیم رابطه را با او می‌کنم که با رهبر می‌کنم.

انتقاد؛ فقط از بالا به پایین

سازمان مجاهدین خلق بیشتر از هر سازمانی ادعای دموکراسی دارد. نوک سوزنی دموکراسی داخل این سازمان وجود ندارد. مطلق حرف رجوی است. بحث و سوال و انتقاد نداریم. انتقاد فقط از بالا به پایین است، سوال فقط از بالا به پایین است. این شرایط را با متدولوژی روانی ایجاد می‌کنند که وقتی می‌گویند مصالح ملی ما این است که کنار صدام قرار بگیریم؛ همه می‌پذیرند. افرادی که همه انقلابی، مسلمان و وطن‌پرست بودند و با انگیزه‌های اسلامی جذب شدند وقتی سازمان در خارج از کشور، سکولار و فمینیست می‌شود، باز در همین سازمان هستند.

یعنی با امپریالیسم مشکلی ندارد؟

خدابنده: اصلا با امپریالیسم مشکلی ندارد. در بحث مالی اگر وارد شویم سازمان بسیار مشابه داعش است. نیروهایی دارد که بدون چون و چرا همه کار می‌کنند. وقتی شما افرادی دارید که هر کاری برایتان می‌کنند، ناخواسته قدرتی دارید که خوب پول دربیاورید، خوب کلاهبرداری کنید، قاچاق کنید و به عبارتی هر کاری می‌توان کرد. این افراد این کارها را بدون اینکه مزدی بگیرند، می‌کنند.

پولشویی حرفه‌ای

من در جریان خیریه ایران اید (Iran Aid) بودم. این خیریه در انگلستان تشکیل شد. هیچ‌کس نمی‌دانست به سازمان مجاهدین مربوط است. خیلی از لردها و کشیش‌ها از این خیریه حمایت می‌کردند ولی اطلاع نداشتند پشت این چه کسی ایستاده است. یک کلاهی سر موسسه چریتی کامیشن -که یکی از نهادهای مردم‌نهاد و ناظر بر موسسات خیریه در انگلیس است- می‌گذاشتند و می‌گفتند ما می‌خواهیم این پول‌ها را به دست خانواده‌های افرادی که در ایران اعدام شدند و زیر فشار هستند، برسانیم. با این استدلال که اگر لو برود پول به دست چه کسانی می‌رسد، جان‌شان در خطر است، می‌گفتند نمی‌توانیم اطلاعات آنها را بدهیم. فقط تا این حد می‌گفتند که پول را به پاکستان، دبی و ترکیه می‌فرستیم. از آن به بعدش را آن سازمان ناظر بر موسسات خیریه نمی‌دانست چطور شده است. بعد از آن، همین پول با چمدان به انگلیس و فرانسه برمی‌گشت. همه این پول‌ها که کمک‌های انسان‌دوستانه نبود. از عربستان و کویت هم پول می‌آمد. عربستان که پول را مستقیم به حساب مریم رجوی نمی‌ریخت. پول به حساب ایران اید واریز می‌شد، مثلا می‌گفتند یک نفر ۱۰۰ هزار پوند به حساب ایران اید ریخته است. هیچ آدمی این میزان پول را به حساب صلیب سرخ هم نمی‌ریزد چه برسد به حساب یک خیریه ناشناس. معلوم بود پول از کجا می‌آید. به یاد دارم برادرم وقتی در سازمان بود می‌گفت چنین پول‌هایی معلوم است یا از اسرائیل یا عربستان یا کویت می‌آید. برای گم کردن رد پول، آن را به ترکیه، پاکستان و دبی می‌فرستادند و دوباره برمی‌گشت انگلیس، یعنی پولشویی انجام می‌شد تا رد این پول از بین برود.

سازمان موارد زیادی پرونده به اتهام کلاهبرداری، قاچاق انسان، قاچاق کالا و موارد دیگر داشت. در همین انگلستان چندبار ایران اید زیر سوال رفت و دادگاهی شد. در آلمان من مسئول حقوقی شدم، ۲۱ خانه مربوط به سازمان را جست‌وجو کردند و کلی مدارک به دست آوردند که حتی سازمان، سر دولت آلمان هم کلاه گذاشته است. در فرانسه همین طور بود حتی حساب‌های ابوالقاسم رضایی، مجید طالقانی و چند نفر دیگر را بستند. جالب بود که گران‌ترین وکیل‌ها را می‌گرفتیم ولی یکباره قضیه جمع می‌شد. در آلمان پای سوسن عضدانلو، خواهر مریم عضدانلو بابت کلاهبرداری و پولشویی هم گیر بود.

چطور ماجرا یکباره بسته می‌شد؟

خدابنده: از سوی مقامات رده بالا بسته می‌شد. مساله را سیاسی حل می‌کردند. برخی مواقع در جلسات با مسعود که مشکلات را می‌گفتیم، می‌گفت: «این را من درست می‌کنم.» برادر من کتاب خاطراتش را نوشته و خیلی از مسائل را گفته است.

سازمان قطعات فیک بنز می‌فروخت

یک بار که رجوی هنوز در پاریس بود، چهار خبرنگار آمریکایی گفتند می‌خواهیم با رجوی دیدار داشته باشیم. آنها آمدند. مسعود انگلیسی را خوب بلد نبود. خیلی غلط صحبت می‌کرد و نمی‌توانست منظورش را برساند ولی با این چهار نفر بدون مترجم و تنهایی صحبت کرد. تیپ و قیافه‌شان به خبرنگار نمی‌خورد. کت و شلوارهای یک جور داشتند. مشخص بود برای سرویس‌ها کار می‌کنند. جلسات بعدی که آمدند با خودشان مترجم آوردند. بعد از صحبت با آنان رجوی تصمیم گرفت به عراق برود.

من مدتی در دبی بودم. ورود فرش ایرانی به آمریکا از زمان گروگانگیری و اعمال تحریم علیه ایران، ممنوع شد. فرش ایران قیمت بسیار بالایی در آمریکا داشت. سازمان توسط کولبرها، فرش ایرانی را به عراق و از آنجا عربستان و درنهایت به دبی قاچاق می‌کرد. در دبی برای فرش‌ها فاکتور پاکستان می‌زدند. بارنامه می‌زدند و به آمریکا می‌فرستادند. با این کار قیمت فرش‌ها بسیار افزایش پیدا می‌کرد. مثلا یک دلار به هزار دلار افزایش می‌یافت. این از چشم کسانی که در جریان این قضایا بود پوشیده نمی‌ماند.

الان شما درباره اجناس فیک صحبت می‌کنید. می‌گویید این جنس مثلا چینی است و به مارک آلمانی زده‌اند. اولین کسی که وارد داستان فیک شد، سازمان مجاهدین بود. اینها خیلی سال پیش، شاید ۳۰ سال پیش که هنوز جنگ ایران و عراق برقرار بود، با یک کارخانه در یوگسلاوی قرارداد بستند. قرار بود این کارخانه لنت و صفحه کلاج کامیون‌های بنز را تولید کند. درست مشابه همان لنت و صفحه کلاج بنز. اینها را از یوگسلاوی بار می‌زدند و به «جبل علی» در امارات می‌آوردند. در جبل علی در انبارها، روی کالا، بسته‌بندی بنز می‌زدند و به تاجرهای ایرانی به اسم جنس اصل می‌فروختند. بعد از مدتی بنز متوجه این موضوع شد و کارخانه یوگسلاوی را پیدا کرد و با آنها قرارداد بست تا محصولاتش را بخرد.

خرید تویوتا به نصف قیمت

از این دست کارها خیلی کردند. مثلا تویوتا در دوران جنگ لندکروز به عراق نمایندگی داد. در دبی قیمت یک تویوتا ۳۰ هزار دلار بود. به علت اینکه تویوتا در ایران بازار نداشت، شرکت اعلام کرد حاضر است هر خودرو را به قیمت ۱۶ هزار دلار به ایران بفروشد تا از این طریق بازار ایران را به دست بگیرد.

سازمان نفراتی را فرستاد تا از موضع ایران یا سپاه با تویوتا مذاکره کنند. سازمان تویوتا ۳۰ هزار دلاری را به قیمت ۱۶ هزار دلار خرید و به مقصد بندرعباس بار زد. یک کشتی اجاره کرد که در دبی هم توقف داشت. در دبی تمام خودروها را شبانه از کشتی خارج کردند. هر خودرو را سوار یک کامیون یخچال‌دار کردند که مثلا داخل کامیون مواد فاسدشدنی است. همه تویوتاها را به عربستان و از آنجا به اردن و عراق فرستادند و به قیمت بالا فروختند. بعد از یکی دو خرید، نمایندگی تویوتا در دبی این را فهمید و به تویوتا اطلاع داد که قصه این طوری است. تویوتا چند مدل شاسی را پیدا کرد و فهمید خودرویی که به ایران فروختند، سر از عمان و اردن درآورده است. از این دست کلاهبرداری‌ها می‌کردند. هر زمان گیر می‌افتادند یک جایی از امدادهای غیبی(!) پیدا می‌شد که اینها را رفع کند.

تفرشی: خیلی هم امداد غیبی نبوده است.

با توجه به اینکه در بخش مالی مجاهدین فعالیت می‌کردید، بعد از انتقال مجاهدین به آلبانی که اسپانسری عراق و صدام هم وجود نداشت و به نظر مالی به نظر می‌رسد پشتوانه خود را از دست داده باشند، در ایران هم خیلی نگاه خوبی به اینها نبود. اینها چطور عضو جذب می‌کردند؟ چه چیزی برای فرد جذاب است که عضو این سازمان می‌شود؟

خدابنده: اینها برخی را با فریب جذب می‌کردند. وقتی در عراق بودند، افرادی که از ایران فرار می‌کردند را جذب می‌کردند. این افراد سمپاد مجاهدین بودند ولی چون مشکلاتی در ایران داشتند، به اشرف می‌آمدند. سازمان برنامه‌ای به عنوان کاریابی راه انداخته بود. به افراد می‌گفت شما به ترکیه بیایید؛ از ترکیه به عراق بیایید تا برایتان در پاریس شغل خوب پیدا کنیم. حتی بعد از سقوط صدام این کار را می‌کردند. دو نفر که از آلبانی جدا شدند، در مصاحبه‌ای گفتند از این طریق جذب شدند.

یعنی نمی‌گفتند مجاهدین هستند؟

خدابنده: خیر. صحبتی از سازمان نمی‌کردند. افراد که به بغداد می‌رسیدند، به اشرف منتقل می‌شدند. آنجا بهشان یونیفرم می‌دادند. صدها نفر این طور به سازمان اضافه شدند. بهشان می‌گفتند اگر برگردید، اعدام می‌شوید. برخی ریسک می‌کردند و برمی‌گشتند ولی برخی به خاطر ترس از اعدام، می‌ماندند. با ترفندهای اینطوری فرد را به دام می‌انداختند.

من با خیلی از افراد صحبت کردم که با سازمان همکاری کردند. خانمی بود که می‌گفت در اینترنت آگهی برای خبرنگار دیده است. طرف مقابل گفته بود فقط یک سری اخبار محیط خودتان را برای ما بفرستید. گفته بود من دانشجو هستم؛ شما چه اخباری می‌خواهید؟ گفته بودند بگویید آنجا چه خبر است. تا یک سال واقعا چرت و پرت برای اینها می‌فرستاد و اینها هم پول می‌فرستادند. بعد گفتند شما باید فلان کارها را بکنید مثلا از حراست این مصاحبه را بگیرید. خانم می‌گفت وقتی دیدم قضیه جنبه جاسوسی پیدا کرده، گفتم من نیستم. گفتند «نمی‌شود چون یک سال است پول از مجاهدین می‌گیرید. اسناد این پول‌ها دست هر کسی برسد، تکلیف شما مشخص است.»

یعنی تهدید می‌کنند؟

خدابنده: از ترس اینکه نکند این مطالب را بیان کنند و مشکلی برایش ایجاد شود، مجبور شد تا مدتی همکاری کند. خیلی از شیوه‌هایشان، اسرائیلی است. یعنی مشخص است از همان شیوه موساد استفاده می‌کنند تا افراد را به دام بیندازند.

سازمان خیلی روی افراد کار می‌کند. مثلا فرض کنید دختر فلان وزیر در آلمان با پدرش اختلاف دارد. این سرنخ می‌شود و از اینجا کار سازمان شروع می‌شود و دختر را جذب می‌کنند و درنهایت پدر را به آلمان می‌کشانند و بهش می‌گویند اگر فلان کار را نکنید، اطلاعاتی که از شما داریم را رو می‌کنیم. با چنین کارهایی آدم کله‌گنده را گیر می‌اندازند.

یکی از شگردها تخلیه تلفنی است. ایران خیلی از این تخلیه تلفنی ضربه خورده است. متاسفانه مسئولانی داشتیم که ناآگاه و ساده بودند و طرف مقابل بسیار آموزش دیده و خبره بودند. من خیلی از صوت‌های تخلیه تلفنی را گوش دادم. فرد پشت خط در سازمان را می‌شناختم ولی فرد به شکلی صحبت می‌کرد که انگار ۶۰ سال آخوند بوده.

لو دادن هواپیمای کمک ایران به یمن

سازمان یک بخش «اخباری» داشت که مسئولش «هادی روشن روان» بود. اخباری، به معنای جاسوسی بود یعنی اخبار جمع می‌کنند. اینها اطلاعات مالی می‌گرفتند، اطلاعات روابط دیپلماتیک را می‌گرفتند. اگر به یاد داشته باشید ایران می‌خواست یک محموله غذا و دارو را با هواپیمای سی ۱۳۰ به یمن ارسال کند. عربستان تهدید کرد هواپیما را می‌زنیم. قبل اینکه هواپیما بنشیند باند را بمباران کرد و به خلبان گفت باید در عربستان فرود بیاید. خلبان مخالفت کرد و درنهایت هواپیما به ایران برگشت. اطلاعات این هواپیما را سازمان از طریق تخلیه تلفنی درآورده و به عربستان داده بود. از بابت این قبیل کارها پول دریافت می‌کرد. هزینه‌هایش را این طور تامین می‌کرد. کار انجام می‌داد و پول می‌گرفت. حتی بابت افرادی که جذب و به کارگیری می‌کردند، پول می‌گرفتند. اسرائیل و آمریکا بابت هر یک از کانون‌های شورشی که درست می‌کنند، به سازمان پول می‌دهند.

سازمان به آلبانی رفت که واقعا جای خوبی است. آلبانی منزل مافیاست. سازمان مجاهدین هم ارگان مافیایی است که پول می‌گیرد و جاسوسی می‌کند. خدمات جاسوسی می‌دهد. خدمات ترور می‌دهد. مقامات آمریکایی هم به ردپای سازمان در ترور دانشمندان هسته‌ای ایران اشاره کرده‌اند.

درواقع پیمانکاری می‌کنند.

خدابنده: بله. قربانیان اصلی نفاق اعضای خود سازمان هستند. برخی از آنها فکر می‌کنند هنوز برای انقلاب و مردم ایران کار می‌کنند. آنها نمی‌دانند در خدمت چه کسانی هستند و برای چه کسانی کار می‌کنند. وقتی در عراق بودیم، سازمان یک بودجه دیناری و یک بودجه دلاری از صدام حسین می‌گرفت. یعنی قرارگاه اشرف مثل هر پادگان عراقی بودجه، مهمات، امکانات، لباس و... داشت. به علاوه صدام یک بودجه دلاری از فروش نفت به منافقین پرداخت می‌کرد. زمانی که عراق تحریم شد و به نفت در برابر غذا رسید، سازمان کلک‌هایی می‌زد که همین نفت در برابر غذا را از صدام می‌گرفت و در خارج خرج می‌کرد.

من در سوریه فهمیدم سازمان در «حی صنعتی» (منطقه صنعتی) سوریه دفتر دارد. سازمان رابطه نزدیکی با وزیر بازرگانی سوریه، داشت. بعدا شنیدم که آن وزیر بازرگانی را بشار اسد دستگیر کرد و اعدام کرد. مطمئن هستم وزیر بازرگانی خبر نداشت با چه کسی کار می‌کند چون ما در سوریه خود را ایرانی معرفی می‌کردیم. در دبی با پاسپورت ایرانی کار می‌کردم. یک بار پرواز ما از کویت به دبی، به خاطر مشکل در بندرعباس نشست. من با پاسپورت ایرانی و ویزای امارات بودم.

اهل سنتی که مسعود شیعه کرد!

بحث جذاب عضوگیری سازمان مطرح شد. هیچ‌کس از روحیه فرقه‌ای صحبتی نمی‌کند، فقط در تئوری‌ها و کلیت شنیدیم که سازمان ذهن‌شویی می‌کند و مسعود به عنوان کاراکتر هیجان‌انگیز شمرده می‌شود اما سوال اساسی این است که مسعود رجوی چه عنصر هیجان‌انگیزی داشت که یک نیرو می‌توانست این میزان محو آن شود؟

خدابنده: برخی افراد کاریزماتیک هستند. مسعود کاریزماتیک بود. فرد می‌تواند از این کاریزماتیک بودن همه نوع استفاده‌ای بکند. هم به نفع مردم و هم علیه مردم! باید ماجرایی را تعریف کنم. یکی از بچه‌های جداشده از سازمان که اهل سنت بود را در زاهدان دیدم. یکی از قوانین سازمان این است که عضو باید حتما شیعه باشد. این قانون از روز اول بوده است. در سازمان گفتند همه اقلیت‌ها باید شیعه شوند. این فرد مقاومت می‌کرد. می‌گفت «من مقاومت و بحث می‌کردم که چرا باید شیعه شوم؟» یک روز گفتند اینهایی که قبول نمی‌کنند شیعه شوند باید پیش مسعود رجوی بروند که با آنها صحبت کند. می‌گوید من خودم را آماده کردم و تاریخ را هم مرور کردم تا اگر فلان حدیث را گفت، جوابش را بدهم، اگر فلان آیه را گفت، جوابش را بدهم. آماده بودم با مسعود رجوی بحث کنم. به دفتر مسعود رفتیم و نشستیم. یک مقدار احوالپرسی و شوخی و خنده کرد. در آخر گفت: «صحبت تمام شد. همه بروید شیعه شوید.» من گفتم: «چرا باید شیعه شوم؟» گفت «برای اینکه من می‌گویم.» مسعود در چشم من نگاه کرد. زبانم بند آمد. یک کلمه نتوانستم حرف بزنم، گفتم چشم.

می‌گفت بعدا به این نتیجه رسیدم که من به این فرد (مسعود) خیلی اعتماد دارم و حتما راست می‌گوید و هر چه در ذهن داشتم، بیرون ریختم.

این کاریزماتیک بودن است. شیوه‌های زیادی وجود داشت. در کتاب «گسستن بندها» که ترجمه کردم، همین شیوه‌ها را بیان کردم که مصداق جمله جمله آن در سازمان وجود دارد. کتاب درباره سازمان نیست، درباره فرقه‌های مخرب کنترل ذهن است. خانم تالرسینگر ۱۰ سال روی این پدیده تحقیق کرده و کتاب نوشته است. سرویس‌های جاسوسی و گروه‌های تروریستی مثل داعش از این کنترل ذهن استفاده می‌کنند. سازمان مجاهدین هم استفاده می‌کند.

مواجهه بازجو و زندانی

قضیه آمدن من به ایران این بود که فروردین ۱۳۸۲ در سوریه ماموریت داشتم. دو میلیون دلار پول همراهم بود. دو میلیون دلار را سوریه گرفت و بالا کشید. دو ماه در زندان سوریه بودم. در ۱۵ خرداد من را تحویل ایران دادند. در ایران به اوین منتقل شدم. چهارسال و چهارماه در اوین بودم. وقتی به اوین رسیدم، به سر رجوی قسم می‌خوردم. وارد زندان شدم. به بازجو گفتم: «پوست، گوشت و استخوان من با نام رجوی عجین است. حسرت اطلاعات را به دل شما خواهم گذاشت. بجنگید تا بجنگیم!» جواب داد: «چه کسی از شما اطلاعات خواست؟ ما همه چیز را می‌دانیم، اگر چیزی نمی‌دانید، ما بهت می‌گوییم.»

از من پرسید: «اسم پاسپورتی مریم رجوی چیست؟»

«نمی‌دانم.»

«معصومه فلان است.»

پرسید: «اسم پاسپورتی محمد حقیقت که مدتی مسئول مالی سازمان بود چیست؟»

می‌دانستم ولی گفتم: «نمی‌دانم.»

«حمید لولاچیان است.»

به من گفت: «هیچ اطلاعات از شما نمی‌خواهیم.» برای اینکه نشان بدهم ترسی ندارم گفتم: «من را زودتر اعدام کنید.» جواب داد: «چشم. شما شام خوردید؟»

«خیر، در هواپیما سر و کله من را بسته بودند.»

«بیا شام بخوریم.»

رفت بیرون و کمی بعد آمد: «غذا تمام شده.» من را به اتاق نگهبانی برد. ماهی تابه آورد و نیمرو درست کرد. نشستیم روی زمین و خوردیم. همراه ما جمیل بصام [عضو دیگر سازمان] هم بود. حلوای عقاب آوردند و گذاشتند. جمیل ذوق کرد: «حلواارده است. می‌دونید چند ساله حلوا نخوردیم؟»

خلاصه به همین روال گذشت. ما را بیرون بردند و تهران را به ما نشان دادند. دو سال این طور گذشت. در این بین ما را پیش قاضی صلواتی هم می‌بردند.

قاضی می‌پرسید: «در چه حال هستید؟»

«در همان حال گذشته هستم.»

دستور می‌داد دو ماه دیگر در زندان بمانیم. قاضی صلواتی با ما صمیمی بود. آبنبات تعارف می‌کرد و گپ و گفت داشتیم. با نگهبان‌هایمان شوخی می‌کردیم.

ورود به روشنایی با یک کتاب

من در زندان چطور بودم؟ تلویزیون نگاه نمی‌کردم. می‌گفتم تلویزیون جمهوری اسلامی است. روزنامه نمی‌خواندم. کتابخانه داشتیم ولی کتاب‌ها را نمی‌خواندم چون کتاب‌های جمهوری اسلامی بود. همین طور برای خود نشسته بودم. گذشت تا اینکه یک روز گفتند برادر شما یک بسته فرستاده است. داخل بسته یک کتاب بود؛ کتابی به نام «فرقه‌ها در میان ما» نوشته «مارگارت تالرسینگر». کتاب به انگلیسی بود. دیدم این کتاب نه به جمهوری اسلامی ربط دارد و نه به مجاهدین. با خودم گفتم کتاب را می‌خوانم تا انگلیسی هم فراموش نکنم. شروع به خواندن کردم. همین طور که جلو می‌رفتم شک کردم و گفتم این کتاب درباره سازمان است که نوشتند و دست من دادند. همه کتاب درباره رهبر فرقه است و انگار که خود مسعود رجوی را می‌گوید. کلک‌هایی که می‌گوید کلک‌های مسعود رجوی است و شیوه‌ها همان شیوه‌های سازمان است. مثلا می‌گفت: «در فرقه‌ها اصلا اجازه سوال کردن نمی‌دهند؛ بحث منطقی نمی‌کنند، محال است شما را اقناع کنند بلکه می‌گویند همینی است که وجود دارد!» مهدی ابریشم‌چی تعریف می‌کرد که در زندان مشهد یک سری از سازمان جدا شدند. هرچه با اینها بحث می‌کردیم فایده نداشت. آخر سر مسعود رجوی از تهران نامه داد که «بحث موقوف است و هر چه من می‌گویم اجرا می‌کنید.» همه موافقت کردند. یعنی این میزان اعتقاد به مسعود رجوی داشتند که بحث‌ها را کنار گذاشتند و هر چه او می‌گفت گوش دادند. من کتاب را خواندم و احساس کردم که باید آن را ترجمه کنم. برادرم که از سازمان جدا شده بود، یک سفر به ایران آمد. او برایم لپ‌تاپ گرفت. شروع به ترجمه کتاب کردم. بعدا دانشگاه اصفهان این را چاپ کرد و جزء کتاب‌های درسی گذاشت. در یکی از جلساتی که صحبت می‌کردم، از من پرسیدند «شما ۲۳ سال بر یک باور در سازمان بودید، چطور یک‌شبه می‌توان تغییر کرد؟» جواب دادم که تصور کنید یک نفر ۲۳ سال در یک اتاق تاریک نشسته است و فقط برایش تعریف می‌کنند که چه خبر است. بعد چراغ را روشن می‌کنند. چقدر طول می‌کشد تا بفهمد در اتاق چه خبر است؟ قطعا ۲۳ سال طول نخواهد کشید. در لحظه می‌فهمید هرچه تاکنون گفتند دروغ بود. برای من این چراغ را کتاب خانم تالرسینگر روشن کرد. من خودم داوطلب شدم حرف بزنم. دو سال و نیم بود که قاضی صلواتی می‌گفت صحبت کنید، قبول نمی‌کردم ولی بعد از خواندن کتاب داوطلب شدم که حرف بزنم و خودم پیگیری می‌کردم. با دانشجویان صحبت می‌کردم. یک سری از بچه‌هایی که در خارج کشور حرف‌های من را شنیده بودند از سازمان جدا شدند. «مسعود بنی صدر» می‌گفت «وقتی صحبت‌ها را شنیدم می‌فهمیدم این صحبت‌ها تحت اجبار نیست. به خاطر اینکه استدلال می‌کنید. کسی که تحت اجبار به حرف می‌افتد، نمی‌تواند استدلال کند و فقط می‌گوید غلط کردم ولی کسی که بحث می‌کند و استدلال می‌کند و می‌گوید این غلط است یعنی به چیزی رسیده است.»

احرام رجوی به شیوه اهل سنت

گفتید مواردی در امارات و جبل علی بود که تقلب‌هایی صورت می‌گرفت و بعد قاچاق به اردن و عربستان می‌شد. آیا استخبارات این کشورها متوجه نمی‌شدند؟

خدابنده: صددرصد متوجه می‌شدند. وقتی مسعود رجوی و مریم رجوی با ملک حسین ملاقات می‌کنند و در بالا با هم بسته‌اند، مشکلی پیش نمی‌آید. وقتی امیرعبدالله، ولیعهد عربستان که بعدا ملک عبدالله شد و فوت کرد مسعود رجوی را به حج عمره دعوت می‌کند، یعنی همه چیز هماهنگ است. مسعود رجوی به عمره رفت. برادر من هم جزء همراهانش بود. فیلم‌های اینها را پخش نکردند. ما فکر کردیم عربستان ملاحظه دارد، البته عربستان هم ملاحظاتی داشت ولی بعد معلوم شد جماعت رجوی همه احرام خود را به شیوه اهل سنت بسته بودند. فقط به این دلیل که میزبان امیر عبدالله بود طبق آداب او عمل کردند. برادرم چندبار مصاحبه کرد و گفت «میزان طلایی که پیشکش آوردند، به حدی بود که نتوانستیم سوار هواپیما کنیم و زمینی با کامیون برایمان آوردند.» به هر کدام از افراد سازمان در عربستان یک ساعت رولکس طلا دادند. بعدا اینها را رجوی گرفت. پشت آن آرم سلطنتی عربستان حک شده بود. دستور داد اینها را پاک کنند و در بازار اردن بفروشند. قیمت خیلی بالایی هم فروختند. طرفی که اینها را خریده بود، گفته بود که «آدم‌های بی‌عقل! اگر آرم پادشاهی بود، قیمتش خیلی بیشتر بود. چرا آرم را خراب کردید؟ با همین آرم می‌فروختید که یعنی رولکس به سفارش دربار سلطنتی عربستان ساعتی ساخته که به آدم‌های خاص می‌دهند.» با این حال آن ساعت‌ها قیمت زیادی داشت چون طلا بود. به قول رجوی از بالا این چیزها را می‌بستند.

چرا از مارکسیسم برگشتند؟

شما گفتید مجاهدین این آرمان را داشتند که از فلسطین صحبت کنند ولی در صحبت‌ها اشاره کردید گویا تحت آموزش اسرائیل بودند.

خدابنده: جمله من این نبود که از آرمان فلسطین حمایت می‌کردند. اصلا مجاهدین آرمان و ایدئولوژی ندارند. به نرخ روز نان می‌خورند. پاییز ۵۴ ایدئولوژی سازمان مارکسیست شد. یک سال طول کشید تا رجوی در این باره موضع بگیرد. در آن بیانیه ۱۲ ماده‌ای هم گفت تهدید اصلی ما ارتجاع است. منظورش جریان مذهبی بود که انقلاب به وجود آورد. چرا مارکسیسم ایدئولوژی سازمان شد؟ به خاطر اینکه آن زمان مارکسیسم روی بورس بود. نصف دنیا مارکسیست بودند. تمام انقلاب‌های دنیا زیر پرچم مارکسیسم بود و اسلام در آن زمان معنا نداشت. سازمان با پرچم اسلام آمد ولی احساس کرد از فداییان عقب افتادند. فداییان عملیات کردند و تعداد آنها بیشتر شده و دانشجویان جذب فداییان شدند. تقی شهرام که آن زمان رهبر سازمان بود، جمع‌بندی کرد و گفت «اسلام فایده ندارد و باید زیر بیرق مارکسیسم برویم.» آن زمان رئیس جمهور آمریکا می‌گفت نیمی از دنیا مارکسیست هستند و بقیه هم طرفدار مارکسیسم هستند. حرف او آن زمان این طور بود. با این فضا و با این عمل، سازمان چپ شد. یک سال بعد دیدند حمایت بازار را از دست دادند، حمایت مردم را از دست دادند و قضیه خراب شد. رجوی دوباره گفت ما مسلمان بودیم و هستیم و اینها بیخود کردند. در سازمان آرمانی نبود. آنها طرفدار آرمان فلسطین نبودند. همه چیز برای سازمان وسیله است. برای ما که در حوزه بین‌الملل کار می‌کردیم، یک چیز نهادینه شده بود؛ ما مخاطب را بالا و پایین می‌کردیم و براساس مخاطب صحبت می‌کردیم. گاف هم می‌دادیم، کلی از اسرائیل خوب می‌گفتیم ولی بعد می‌فهمیدیم طرف طرفدار حماس بود. یعنی اشتباه متوجه می‌شدیم.

در بحث حجاب، برای من عجیب است که مارکسیست بودند ولی الان عجیب حجاب دارند.

خدابنده: سازمان که شورای ملی را تشکیل داد، اسم نظام بعدی را «جمهوری دموکراتیک اسلامی» نامید. در شورای ملی مقاومت اعتراض کردم. گفتند: «این اسلام برای این است که امکان بهانه‌جویی از دست جمهوری اسلامی دربیاید. اگر «اسلام» نیاید و این طور باشد که جمهوری اسلامی، «اسلامی» است و ما غیراسلامی، ناخواسته همه مسلمانان را طرف جمهوری اسلامی هل دادیم.» اسلام برای سازمان تاکتیک بود. رسما می‌گفت برای او تاکتیک است که بگوید جمهوری دموکراتیک اسلامی. سازمان همیشه می‌گفت خانم‌ها باید روسری داشته باشند و هر کسی می‌خواست عضو شود باید روسری سخت و سفت می‌پوشید. در سازمان مردها حق نداشتند

ادامه در صفحه ۱۵

آستین کوتاه بپوشند؛ آنها یقه بسته بودند. وقتی مریم رجوی را در پاریس دستگیر کردند من در زندان بودم. عکس یک نفر با دستبند را به من نشان دادند. طرف آستین کوتاه داشت. پرسیدند: «این کیست؟» گفتم: «نمی‌شناسم ولی عضو سازمان هم نیست چون عضو سازمان آستین کوتاه نمی‌پوشد.» من از خانم‌هایی که از سازمان جدا شدند پرسیدم: «شما در سازمان روسری داشتید، اگر رجوی می‌گفت روسری‌تان را بردارید برمی‌داشتید؟» می‌گفتند «بله، برمی‌داشتیم.» در سازمان اتفاق جالبی افتاده است. همه مسلمان بودند ولی مرکزیت گفت شما از فردا صبح مارکسیست هستید و همه قبول کردند. این چه مسلمانی‌ای است؟ در تشکیلات سازمان از زمان محمد حنیف‌نژاد، تشکیلات مقدم بر اعتقاد بود. معدود کسانی بودند که همانند مجید شریف‌واقفی و صمدی لباف این را نپذیرفتند و تسویه شدند. ولی اکثرا همان‌هایی که مثل صدیقه رضایی روسری داشتند، مسلمان بودند و نماز می‌خواندند. با یک دستور روسری را برداشت و نماز نخواند. یعنی این اعتقاد، مبنای واقعا اعتقادی نداشته است؛ مبنای تشکیلاتی داشته است. تشکیلات گفته شما مسلمان هستید، حالا تشکیلات می‌گوید شما مارکسیست هستید؛ تشکیلات گفته روسری داشته باشید و حالا تشکیلات گفته روسری نداشته باشید.

مریم رجوی روسری برداشت

مریم رجوی به دادگاه پاریس رفت. گفتند: «طبق قوانین فرانسه در محل دادگاه نباید تبلیغ مذهبی باشد. شما روسری خود را بردارید.» او روسری را برداشت. مگر خانم مسلمان آلمانی نبود که کتک خورد و روسری‌اش را برنداشت؟ آنقدر او را کتک زدند که فوت کرد ولی حاضر نشد در دادگاه روسری‌اش را بردارد. اگر اعتقاد باشد باید این طور باشد ولی اگر اعتقاد نیست چرا کلاهبرداری می‌کنید؟ تمام افراد سازمان از روز اول تا به امروز با فریب جذب شدند. وارد جایی شدند که تصورش را نمی‌کردند. این جمله را از رجوی به یاد دارم که می‌گفت «هر کسی یک بند انگشت خود را به من بدهد، من او را برده‌ام.»

روایت ساخت مستند خیریه اشرف

مجید تفرشی (کارگردان مستند خیریه اشرف)

من مقدمه کوتاهی بیان می‌کنم دوستانی که من را می‌شناسند و بعضا اینجا حضور دارند می‌دانند عمده مطالعات من مطالعات دوره قاجار و دوره پهلوی و اندکی پس از انقلاب است. تقریبا از بدو تولد من با مقوله مجاهدین خلق ناگزیر و بدون اینکه بخواهم، عجین بودم ولی هیچ‌وقت مطالعاتم مرتبط با سازمان مجاهدین، گروه‌های مسلح و چریکی نبوده است. زمان انقلاب ۱۴ ساله بودم ولی از همان زمان که به یاد دارم مساله مجاهدین خلق مطرح بود ولی هیچ‌گاه موضوع پژوهشی مورد علاقه‌ام نبود. در بریتانیا به خاطر فعالیت مجاهدین خلق چه زمانی که آکسفورد بودم، چه لندن و چه در جاهای دیگر بودم، می‌دیدم‌شان. در خیابان، نشست‌ها و جلسات اینها را می‌دیدیم. مجاهدین خلق یک ویژگی که داشتند و دارند این است که اهل نشست مشترک با دیگران نیستند. یعنی اهل گفت‌وشنود نیستند. گفت‌وشنود را این طور قبول دارند که من می‌گویم و شما بشنوید. این مساله باعث شد هیچ‌گاه مجال گفت‌وگوی مشترک با آنها را نداشته باشم. پنج شش سال پیش سرنخ‌هایی در اسناد آرشیوهای انگلیس دیدم که محل مراجعه دائمی من از ۳۱ سال پیش بود. این اسناد در ارتباط با فعالیت‌های مشکوک خیریه ایران اید در بریتانیا بود. من ردپایی دیدم ولی سندی وجود نداشت. چند سال پیش سرنخی که درباره فعالیت‌های خیریه مشکوک منصوب به مجاهدین خلق دیدم، شکایتی برای آزادی اسناد کردم. بعدا متوجه شدم یک محقق انگلیسی که علاقه و ربطی به ایران ندارد هم شکایتی برای آزادی اسناد گذاشته است. هنوز نمی‌دانم کیست. احتمال می‌دهم پلیس بازنشسته است. چون تلفنی با او صحبت کردم، چنین حدسی می‌زنم. برای من معلوم بود چرا این اسناد را می‌خواهم؛ چون مربوط به ایران و مجاهدین خلق و فعالیت‌های مشکوک مالی آنهاست ولی برای من جالب بود چرا او دنبال موضوعی است که به ایران مربوط است؟ گفت: «من دنبال این هستم چطور یک سازمان می‌تواند چند دهه فعالیت غیرقانونی امنیتی، مالی، سیاسی، داشته باشد ولی هیچ‌گاه دچار گرفتاری قانونی نشود؟» از این جهت معترض به سیستم امنیتی و پلیس بریتانیا بود که چرا رهبر این سازمان، یک بازجویی سفت و سخت نشده است. کار او ربطی به ایران هم نداشت. من برای آزادی اسناد شکایت کردم و امیدوار نبودم نتیجه بدهد. شکایت من برای حدود ۱۰ هزار برگ سند بود ولی تقریبا شش هزار برگ آزاد شد. دو بار دیگر تلاش کردم ولی آزاد نشد. خیلی متاسف بودم که آزاد نشده تا اینکه دو سال پیش گفت‌وگوی مفصلی با «نیجل وست» -که معروف‌ترین مورخ امنیتی بریتانیاست- داشتم. او موضوع را می‌شناخت. گفت: «این اسنادی که دنبال آن هستید هیچ وقت آزاد نخواهد شد چون اینها عمدتا مربوط به ارتباطات با سرویس‌های امنیتی و همکاری‌های امنیتی است. هزار سال دیگر این ارتباطات توسط بریتانیا لو نخواهد رفت. وقت خود را تلف نکنید.»

عکس‌برداری از اسناد با ۳ عکاس

در اسناد ردپایی از این دیدید؟

تفرشی: شش هزار برگ سند آزاد شد. دو هزار برگ تکراری بود. بدون فوت وقت سه عکاس استخدام کردم تا از چهار هزار برگ عکسبرداری کنند. چون تجربه این را داشتم که سندی آزاد و دوباره مسدود شود. از همه عکس گرفتم. حتی از تکراری‌ها عکس گرفتم. دومین کاری که کردم، تماس با آقای مسعود خدابنده و همسرشان بود. هم به خاطر اینکه به موضوع مسلط بودند و هم به این دلیل ویژه که خانم «آن سینگلتون» افشاگر این پرونده بود. لطف کردند و از پاریس به لندن تشریف آوردند و یک روز با هم سندها را مرور کردیم تا من مطمئن شوم اینها ارزش کار پژوهشی دارد. بعد شروع به کار کردم. ۶-۵ ماه اول نت‌برداری می‌کردم. مثل یک کتاب بود. بعد با یکی از دوستانی که کارهای رسانه‌ای می‌کرد و با ایران رابطه داشت، صحبت کردم. گفت: «من می‌توانم یک مستند سه قسمتی از این دربیاورم.» من در سه مرحله نت‌برداری کردم. یک اینکه اسامی افراد چیست و دو اینکه رونویسی موضوعی می‌کردم و سه اینکه یک فهرست زمانی می‌دادم. کار بسیار طاقت‌فرسایی بود. هیچ کسی هم نمی‌توانست کمک کند. یک سال طول کشید تا روی سندها کار کردم. کار پژوهشی مشقت‌باری بود. فشار مالی و روحی زیادی روی من آورد. خیلی از کارهای من را تعطیل کرد. از نظر معیشتی دچار مشکل بودم چون اسپانسری هم نداشتم. با برخی از مسئولان در ایران صحبت کردم که همکاری کنند، کمی همکاری کردند و فیلم آرشیوی و کارهای دیگر را در اختیارم قرار دادند. دیدم در سه قسمت کار انجام نخواهد شد. قرار شد شش قسمت شود ولی درنهایت ۱۲ قسمت شد. کسانی که ایران بودند دوست داشتند این را ادامه بدهم که به مسائل امروز ایران و اغتشاشات وصل کنم ولی گفتم این کار من نیست و بلد نیستم. می‌توانم بگویم تنها کسی در ایران که کار را درک کرد و کمک کرد کار انجام شود، محسن یزدی مدیر سابق شبکه مستند، بود. بدون شک اگر او کمک نمی‌کرد، پروژه انجام نمی‌شد. منظورم کمک معنوی و حمایت است.

چرا منافقین مصاحبه نکردند؟

از روزی که کار را شروع کردیم تا انتها، نزدیک به چهار سال زمان برد. با ۲۵ نفر مصاحبه کردیم از جمله خدابنده و برادرشان، همسر برادرشان و خیلی‌های دیگر. خیلی از اعضای مجاهدین خلق حاضر به مصاحبه نبودند، اعضای سابق و فعلی! اعضای سابق چون نگران تبعات شماتت سازمان و بایکوت بودند و اعضای فعلی طبیعتا فکر می‌کردند کار خلافی است. من علاقه داشتم، با چند کارشناس انگلیسی صحبت کنم که برخی از اینها وکلای مجاهدین خلق بودند. هیچ یک حاضر به گفت‌وگو نشدند. همه یک پاسخ می‌دادند و معلوم بود به اینها این جملات آموزش داده شده است. کمی بیشتر از چهار سال زمان برد تا کار آماده شود. بعد از اینکه آماده شد به دلایلی مدیر یکی از شبکه‌ها در ایران جلوی این را گرفت و اجازه نداد ولی بالاخره با لابی موفق شدم آن را کامل پخش کنم. می‌خواستند سانسور کنند. این سانسور ربطی به محتوا نداشت. فقط دعوای شخصی بود. دلیلش را نمی‌توانم بگویم ولی ربطی به بحث امروز ندارد.

چون به کرونا خوردیم، اکثر گفت‌وگوها اسکایپی بود. ما نه پول داشتیم و نه امکان سفر داشتیم. فقط دو یا سه مصاحبه در ایران با خدابنده و انصاری سفیر سابق ایران در لندن بود. چند مصاحبه با خدابنده و همسر ایشان داشتیم و بقیه اسکایپی بود. این افراد هم نگران بودند ولی متقاعد شدند صحبت کنند. افرادی هم بودند که به دنبال‌شان بودیم ولی یا نتوانستیم یا پیدایشان نکردیم. ولی این وسط چند نفر بودند که می‌خواستم با آنها صحبت کنم که متاسفانه نشد؛ نخواستند و اجازه ندادند.

کلاهبرداری از پیرمردهای انگلیسی

اما درباره اسناد هم باید بگویم. سازمان مجاهدین خلق از بدو پیروزی انقلاب به خصوص بعد از ۱۹۸۱ که از ایران خارج شدند، در کشورهای مختلف کار خیریه می‌کردند، یعنی پول جمع می‌کردند. این کار بخشی برای تبلیغ سازمان بود و بخش عمده آن از کمک‌هایی بود که به نام کمک به قربانیان خشونت در ایران، جنگ‌زدگان، پناهجویان و مناطق مرزی جمع می‌شد. از مردم انگلیس از یک پوند تا ۱۰۰ هزار پوند گرفته‌اند. در کشورهای مختلف اعم از آمریکا و انگلستان موسسه خیریه ثبت کردند. حسن موسسه خیریه این بود که نظارت مالیاتی بر آن وجود ندارد و نظارت پلیس هم روی آن کم بود. بعد از ۱۱ سپتامبر این نظارت بیشتر شده است. منافقین می‌گفتند که ما به خانواده‌های بدبخت در ایران کمک می‌کنیم بنابراین نمی‌توانیم اطلاعات اینها را بدهیم چون خطرناک است و به دست جمهوری اسلامی می‌افتد و اینها را نابود می‌کنند. به هر حال چندین بار از خیریه شکایت شد. مثلا رفته بودند از پیرمرد در خانه سالمندان امضا گرفته بودند که خانه خودش را به نام خیریه بکند یا چک ۱۰ پوندی گرفتند و چهار صفر جلوی آن گذاشتند. از این مدل کارها زیاد کردند. این خبرها در روزنامه‌های انگلیس خیلی درج می‌شد و انعکاس داشت. وضعیت به مرحله‌ای رسید که پلیس نتوانست آن را نادیده بگیرد؛ به خصوص پلیس شهرستان‌ها و شهرهای کوچک که آسیب‌پذیرتر بودند.

خیریه اشرف چگونه لو رفت؟

در شهر کوچک راحت‌تر می‌توان کلاه کسی را برداشت تا شهر بزرگ. این شکایت‌ها زیاد شد. یک بار شکایت شد و افرادی مورد پیگیری قضایی قرار گرفتند ولی موضوع رفع و رجوع شد. هم رایزنی و هم چانه‌زنی از بالا بود، هم ارتباطات امنیتی و بده‌بستان‌های سیاسی ایران‌ستیزی. به هر حال حدس می‌زنند و هنوز هم معتقدند مجاهدین جدی‌ترین اپوزیسیون ایران هستند و باید آنها را نگه داشت. آن زمان هم قبل از دوران خاتمی بود و به خصوص اوج پرونده سلمان رشدی بود که روابط ایران و اروپا دچار تنش شد. بعد از روی کار آمدن خاتمی، روابط ایران و انگلیس به سطح سفیر ارتقا یافت. رضا انصاری از کاردار به سفیر بدل شد و نیک براون هم از کاردار به سفیر ارتقا پیدا کرد. ایران به انگلیس اعتراض کرد ولی اعتراض ایران تاثیر نداشت. اعتراض مردم انگلیس تاثیر داشت و دوباره این پرونده به جریان افتاد ضمن اینکه در این فاصله مجاهدین به عراق رفتند. این پول خیریه کم نبود ولی در مقایسه با پولی که صدام به اینها می‌داد، ناچیز بود. صدام روزانه ۷۰-۵۰ هزار بشکه نفت به اینها می‌داد و درآمد افسانه‌ای هنگفت برای مجاهدین ایجاد کرد. خیریه پلی در این سطح نداشت ولی موسسه خیریه می‌توانست محملی برای جابه‌جایی پول‌ها باشد. در واقع کسانی که درباره مجاهدین خلق می‌خوانند، می‌گویند صدام لطف زیادی به مجاهدین کرد و امکانات داشت ولی نمی‌دانند این لطف دوجانبه بوده است. مجاهدین خلق هم به صدام خدمت کردند. در تمام دوران تحریم عراق و برنامه تحریم نفت، سازمان سهم نفت داشت و در کنارش سه میلیون بشکه اضافه که عراق از صادراتش منع شده بود را صادر می‌کردند و در بازار قاچاق می‌فروختند. با درآمد حاصل از این سه میلیون بشکه، تحت شرکت‌های پوششی، برای صدام خرید می‌کردند. در کنار اینها در کشتار کردها و شیعیان که عراقی‌ها حاضر به انجامش نبودند، مجاهدین خلق وارد عمل می‌شدند.

ماجرا ادامه پیدا کرد و پرونده موسسه ایران اید دوباره بالا گرفت و داستان به این صورت پیش رفت که موسسه ناظر بر امور خیریه انگلیس که رصد می‌کند خیریه‌ها خطا نکنند، مجبور به رسیدگی شد و معروف‌ترین کمپانی حسابرسی که آمریکایی-انگلیسی بود را استخدام کرد. ضمنا خانم اما نیکلسون یکی از اعضای مجلس اعیان انگلیس که فامیل ملکه بود و کینه شخصی نسبت به مجاهدین داشت، پیگیر قضیه شد. اما نیکلسون کسی است که در زمان صدام و در زمان شورش کردها و شیعیان، موسسه عمار را در عراق باز کرد. کمپانی حسابرسی انگلیسی-آمریکایی مقرر می‌شود تحقیق کند این ۱۰ هزار خانواده و چند ده هزار نفر آدم کجا هستند؟ فردی را در ایران استخدام می‌کنند که این فرد قبلا با آن کمپانی کار می‌کرد. کسی که با نیکلسون و با کمپانی همکاری کرد، عبدالرسول دری اصفهانی بود. او نخستین کسی است که در ایران ثابت می‌کند تمام فعالیت‌های خیریه، کلاهبرداری است و مجاهدین یک ریال در ایران خرج نکرده است. من مطمئن هستم وضعیت آقای دری حتما به این موضوع ربط دارد. به هر حال این مساله افشا شد و پرونده‌های دیگری در آلمان، فرانسه، آمریکا و چند جای دیگر بالا آمد تا مجاهدین خلق مجبور شوند این کمپانی را ببندند. این وسط خیلی کلاهبرداری صورت گرفت. همان اعضا به عنوان هیات امنای کمپانی‌های جدید مثل iran aid commission و... آمدند و هنوز هم هستند. پولی که از صدام گرفتند، را سرمایه‌گذاری کردند که امامی درباره این موضوع مقاله نوشت.

دارایی منافقین؛ حداقل هزار خانه و ۱۵ هتل در اروپا

گفته می‌شود، سازمان در پاریس هزار خانه دارند و نزدیک به ۱۵ هتل در لندن دارند، در کشورهای آفریقایی تجارت دارند؛ نمایشگاه ماشین و کامپیوتر در آمریکا دارند. این روشی است که مجاهدین خلق از سازمان آزادی‌بخش فلسطین به ارث برده است. تمام گروه‌های اپوزیسیون به نوعی کم و زیاد از خارج از کشور پول گرفتند البته هیچ‌وقت رقم آن به مجاهدین نرسید ولی همه را خوردند. وقتی بختیار ترور شد، دو زار در حسابش نداشت. همه را کلاش‌های دور و بر گرفتند و خوردند.

مستند شما سانسور نداشت؟

تفرشی: به هیچ وجه! تا جایی که می‌شد خودم سانسور کردم و یک کلمه حذف کردم که اسم آقای دری اصفهانی بود. اگر خودش می‌خواست اسم را می‌گذاشتم ولی چون گفت برای من گرفتاری جدید ایجاد می‌کند اسم او را نگذاشتم. تلویزیون هم از من نخواست سانسور کنم. حتی یک کلمه هم سانسور نشد. من هم بلدم چطور بنویسم که سانسور نشود. از ۳۱ مهر ۲۰۲۲ تا امروز بابت این مستند پنج بار در انگلیس بازجویی شدم. موارد دیگر هم بود ولی عمدتا درباره این مستند بود. دو بار خیلی شدید و سخت بوده و به شدت آزار و اذیت شدم. غیر از مجاهدین از طرف سرویس امنیتی بریتانیا دچار مشکل شدم. می‌توانم بگویم این مستند نگاه من را به لیبرال-دموکراسی غربی عوض کرد. تبعاتی که برای من و خانواده‌ام داشت موجب این تغییر نگاه شد. خیلی اذیت شدم. شاید باور نکنید در ایران تهدید امنیتی شدم.

هدف مجاهدین کسب قدرت به هر قیمت است

سازمان مجاهدین خلق از نظر تعداد اعضا، هواداران، سازمان و پول قابل مقایسه با هیچ سازمان دیگری نیست و عزمی که برای سرنگونی جمهوری اسلامی به هر قیمتی، از هر راهی و با هر کمکی، بدون توجه به تبعات آن دارد، بی‌مثال است. این موضوع خیلی مهم است. در سازمان هیچ نظمی وجود ندارد. هدف کسب قدرت از هر راهی بدون توجه به تبعات و نتایج آن است. تقریبا بعد از سفر سعود فیصل که پدر استخبارات سعودی است، دستور کار تغییر کرد. در سفری که فیصل به پاریس داشت و با مریم رجوی دیدار کرد، او یک رویکرد جدید را با مجاهدین خلق تعریف کرد. از آن به بعد در کنش‌های مختلف سیاسی کمتر شاهد این هستیم که اسمی از سازمان مجاهدین دیده شود. مجاهدین با عامل پول، نفوذ و لابی برای دیگران در صحنه است. همه برنامه‌ها در سال‌های اخیر به نام دیگران اما با حضور مجاهدین است. قبلا مجاهدین حاضر نبودند با دیگران مماشات یا همراهی کنند اما الان این شیوه عوض شده است.

دو نکته را بیان کنم و صحبتم را به پایان برسانم. من معتقدم که ۹۰ درصد از کسانی که در آشوب‌ها، شورش‌ها و خیزش‌های چند سال اخیر در ایران شرکت کردند، افراد سالم و مطالبه‌محور بودند و حرفی برای گفتن داشتند. آنها اعتراض صادقانه داشتند و به نظر من انتساب همه اینها به مجاهدین خلق یک کار ناجوانمردانه است. مطمئنا سازمان مجاهدین خلق در هدایت و جهت دادن اعتراضات کاملا نقش سازمان یافته و هوشمندانه داشته است. در یک تظاهرات هزار نفری، ده نفر لازم است تظاهرات را به انحراف بکشانند. لازم نیست همه آدم‌های عجیبی باشند. ممکن است ۹۹۰ نفر آدم‌های درستی باشند. اینکه همه تظاهرات و اعتراضات را به مجاهدین نسبت دادیم واقعا کار نابخردانه‌ای است و اتفاقا به ضرر جمهوری اسلامی است. ولی اگر فکر کنید گروه‌های ضدایرانی مثل مجاهدین خلق در این ماجرا بیکار هستند، فکر احمقانه‌ای است. باید هر دو را با هم ببینیم. آخرین نکته این است، کسانی که می‌گویند مجاهدین در ایران طرفدار ندارند باید توجه داشته باشند، مجاهدین چهار جنس طرفدار دارند. طرفداران مجاهدین فقط آلبانی‌نشین‌ها، نیستند. ۱- کسانی که ایدئولوژیک طرفدار سازمان هستند. اینها از قبل از انقلاب و اوایل انقلاب طرفدارشان هستند. ۲- کسانی که به لحاظ سیاسی مصلحتی فکر می‌کنند. این گروه زور، پول و نفوذ دارد؛ بنابراین باید برای سرنگونی آویزان اینها شد. ۳- کسانی که به لحاظ پولی وامدار و وابسته به مجاهدین هستند. ۴- چهارمین دسته عاطفی است. یعنی کسانی که خانواده قربانیان مجاهدین در داخل یا خارج یا اعضای سابق هستند. تعداد آنها خیلی نیست ولی از همه گروه‌های اپوزیسیون بیشتر و مصمم‌تر هستند. بنابراین اگر مجاهدین خلق را بزرگ‌ترین چالش امنیتی جمهوری اسلامی و منافع ملی ایران بدانیم بیراه نگفتیم.

از یک جایی این رفتار سازمان تغییر می‌کند و حرفه‌ای و غیرایدئولوژیک می‌شود یا اینکه از ابتدا این طور بودند؟

تفرشی: ریشه‌ها از ابتدا وجود داشته است. دفاعیات علی میهن‌دوست را بخوانید که از سران مجاهدین بود و سال ۵۱ اعدام شد. رسما می‌گفت مارکسیسم، علم انقلاب ماست. سه سال بعد سازمان، مارکسیست می‌شود. از مرحوم شهید عراقی نقل شده که آقای عراقی کسی بود که متهم بود در زندان با مجاهدین مماشات می‌کند یعنی خیلی بد رفتار نمی‌کند. رجوی همیشه جلوی این آقای عراقی می‌گفت سلام علیکم حاج آقا و چاکریم! موسی خیابانی روی خود را آن طرف می‌کرد و بداخلاقی می‌کرد. آقای عراقی می‌گفت «این موسی خیابانی آدم حسابی‌تر است چون رفتار صادقانه‌تری دارد. رجوی پدرسوخته است و کلک می‌زند.» بار رجوی بدتر بود چون می‌گفت او منافق است. این طور نبود که همه یک نوع باشند ولی از ابتدا در سازمان، نتیجه‌محوری بدون توجه به تبعات و استفاده از هر ابزاری برای رسیدن به هدف، وجود داشت.

نقطه عطف آنجاست که وارد عراق می‌شوند؟

تفرشی: بله، در کنار آن دیدارهایی که با طارق عزیز داشتند. رجوی در مستند ما می‌گوید فکر کردم اینها دیوانه شدند. با طارق عزیز دیدار می‌کنند و قرار و مدار می‌گذارند و این قرارها به دلیل این بود که پروژه اویسی و بختیار که پول از صدام گرفتند، شکست خورد. آنها هیچ کاری نتوانستند انجام دهند و مجاهدین آلترناتیو آنها شدند.

منافقین ۵۰ میلیارد دلار سرمایه دارند

درباره اسناد مالی که صحبت کردید این را گفتید به کجا وابسته بوده است. درحال حاضر گروهی است که از نظر مالی وابسته به مجاهدین باشد؟

تفرشی: نمی‌توانم بگویم همه ولی به نظرم اکثر گروه‌های فعال سیاسی خارج از کشور مستقیم یا غیرمستقیم از پول مجاهدین خلق ارتزاق می‌کنند. حجم پولی که اینها دارند قابل مقایسه با هیچ یک از سایر اپوزیسیون‌ها و هیچ اپوزیسیونی در تاریخ بشر نیست. من تخمین می‌زنم ۵۰ میلیارد دلار پول دارند که برخی این را قبول ندارند ولی من حاضرم روی این بحث کنم. حیرت‌انگیز است. این پول‌ها خرج نشده است، بلکه سرمایه‌گذاری شده و سودش خرج می‌شود. فرض کنید مثلا ۱۰ میلیون پوند به دانشگاه آکسفورد می‌دهید. این دانشگاه این پول را خرج نمی‌کند، بلکه سرمایه‌گذاری می‌کند و ۱۰ درصد در سال سود سالانه دارد که نرم سرمایه‌گذاری در دنیاست. نیمی از پول را خرج کرسی و استاد می‌کند و نیمی دیگر را روی اصل پول می‌گذارد، چون پول در طول زمان کم ارزش می‌شود. اگر قرار باشد همه سود را بخورند ۲۰ سال بعد این پول دو زار هم نمی‌ارزد. نصف پول را روی اصل سرمایه می‌گذارند؛ مثل مجاهدین. این را اعضای سابق مجاهدین برای ما تعریف کردند. متاسفانه من به دلایل قانونی و حقوقی نمی‌توانستم اسمی ببرم، چون تقریبا هشت تیم حقوقی منظم و چهار پنج مورد تیم حقوقی غیرمنظم و غیرمستمر داشتند و هر یک پنج شش وکیل داشتند که دستمزدشان ساعتی هزار پوند است. من نمی‌توانستم اسم افراد را بیاورم و بگویم این پول را گرفته و آن کار را کرده است. امیدوارم در آینده بتوانم مصداقی‌تر کنم.

آقای امامی گزارش مفصلی درباره منابع مالی سازمان مجاهدین کار کردند و یک سری منابع جدید در این باره اضافه کردند. درباره این پرونده که جدیدترین گزارش درباره منابع مالی سازمان است، توضیحاتی دهید.

امامی: همه نکاتی که من در گزارشم نوشتم، در این نشست تقریبا به آن اشاره کردند. در بررسی‌هایم به قاچاق مواد مخدر و سلاح هم اشاره کردم که همه سازمان‌ها بالاخره در آن دست دارند. در گزارش به شش شرکتی اشاره کردم که در پشت پرده آنها منافقین حضور دارند. من به شرکت تویوتا هم رسیدم ولی نتوانستم درستی آن را به شکلی تایید کنم. شرکت گوشت West Coast Prime و غذاهای دریایی International Pacific، کتابفروشی The Last، شرکت فیلمسازی Red Granite Pictures، شرکت جین ول، شرکت سرمایه‌گذاری گلازر و گروه هتل‌های کویو هتل.

تفرشی: از بقالی تا هتل دارند.

در گزارش اشاره کردید یکی از کارکنان سابق پنتاگون مقاله‌ای درباره سازمان نوشته است.

امامی: یکی از مقامات سابق پنتاگون مارس ۲۰۲۳ مقاله‌ای نوشت و در آن از ایدئولوژی «شدیدا ضدآمریکایی»، عمل به عنوان یک «فرقه» و «وضعیت مالی نامشخص» این گروه نوشته است. تقریبا شیوه‌هایی که سازمان جذب می‌کند، مشخص است. در مرحله آخر برخی افراد را خود منافقین لو می‌دهند. ابتدا پیشنهاد تحصیل یا کار در اروپا می‌دهند و از این طریق فرد را جذب می‌کنند. در ابتدا نمی‌گویند از سازمان هستند. فرد مدتی همکاری می‌کند ولی وقتی متوجه می‌شود خبری نمی‌شود، مطالبه‌گری می‌کند. وقتی خیلی پاپیچ می‌شود، سازمان آن فرد را لو می‌دهد تا از دستگیری‌اش یک سوژه حقوق بشری دربیاید.

یعنی برخی نمی‌دانند برای مجاهدین کار می‌کنند؟

امامی: از ابتدا نمی‌دانند. بعد در نقطه‌ای فرد را متوقف می‌کند و می‌گوید می‌دانید با چه کسی کار می‌کنید؟ در آن مرحله راه برگشت ندارید و ناچار هستید یکی دو بار همکاری کنید تا ببینید چطور راه نجات پیدا می‌کنید. برای کانون‌های شورشی آموزش‌های خاص می‌دهند که مثلا شعار می‌نویسید چطور باشد و در کوچه‌هایی بروید که دوربین ندارد، ماشین‌های خاص در آن محدوده نباشد، لباس‌های خود را تغییر دهید. یک نفر مراقب باشد و یک نفر با وسیله باشد و یک نفر شعار بنویسد. انواع این روش‌ها را آموزش می‌دهند. ما فکر می‌کردیم منافقین از عراق بروند، فعالیت‌شان سخت‌تر می‌شود، ولی شبکه‌های اجتماعی خیلی کار را برای آنها راحت‌تر کرد.

پول را چطور منتقل می‌کنند؟

امامی: الان به راحتی این کار را می‌کنند. رمز ارز، کار را راحت کرده است. منابع مالی خوبی به برخی می‌دهند و برخی را هم می‌دوانند. به برخی هم منابع مالی می‌دهند و دست آخر خودشان آن منابع مالی را می‌گیرند.

تفرشی: با خیلی از کسانی که می‌خواستیم صحبت کنیم اصلا همکاری مستمری با مجاهدین نداشتند و قطع کرده بودند، ولی به هیچ وجه حاضر به صحبت نبودند. مشکل ترس هم نداشتند ولی چون هنوز به آنها مستمری می‌دادند، می‌خواستند این پول قطع نشود.

یعنی از سازمان بریده بودند ولی مستمری می‌گرفتند؟

تفرشی: بله، به عنوان حق‌السکوت به آنها پول می‌دادند که علیه آنها حرفی نزنند. البته به همه نمی‌دانند ولی کسانی که نگران قطع منابع مالی بودند، سکوت می‌کردند.

خدابنده: یک نمونه مسعود خلیلی است که از سازمان جدا شده و در لندن زندگی می‌کند. برای اینکه سکوت کند، پول می‌گرفت.

تفرشی: خلیلی شاه‌کلید ایران اید بود، ولی حاضر به صحبت کردن نشد.

امامی: در این تحقیقات به آقای علی صفوی، عضو کمیته موسوم به روابط خارجی شورای ملی مقاومت رسیدم که مدیریت شرکت‌ها و تعامل با شرکت‌های اروپایی را برعهده دارد. سازمان در حال حاضر پشت بسیاری از کارزارها ضد ایران است. مثلا آقای کاوه شهروز سال گذشته، کارزار جمع‌آوری یک میلیون امضا برای تعطیلی سفارتخانه‌های ایران در اروپا را به راه انداخت. او طراح این کارزار را گروه «ایرانیان برای عدالت و حقوق بشر» معرفی کرد. قابل فهم است که این کارزار رنگ و بوی منافقین دارد.

ملاقلی‌پور: بیشتر مطالعات من در محدوده کتاب‌های چاپ شده و تعدادی از افراد است که براساس علاقه با آنها دیدار کردم و مصاحبه گرفتم. برخی می‌گفتند ضبط نکنید و فقط گپ بزنیم.

این سازمان مخفی است. اساسا سازمان از زاویه امنیتی یا ضدامنیتی هستند. این سازمان حالت اطلاعات هرمی دارد و همدیگر را درست نمی‌شناسند یعنی این طور نیست که من یکی از اعضای سازمان را گیر بیاورم و بپرسم فلانی در دوره شما بوده یا خیر؟ اصلا خبری از هم ندارند و شاید همدیگر را ندیده باشند یا همدیگر را دیده باشند، ولی اسم‌های همدیگر را نمی‌دانند.

نقش پررنگ آقای هاشمی رفسنجانی هم بوده است.

ملاقلی‌پور: بله، بسیاری از روحانیت همین طور بودند. به اینها اطمینان داشتند و به صورت دومینویی است. یکی تایید می‌کرد، بقیه هم تایید می‌کردند چون می‌گفتند مثلا آقای هاشمی ایشان را تایید کرده است. آقای محمدی گرگانی در کتاب خاطراتش آمده که «در زندان آقای هاشمی معتقد بود اگر روزی انقلاب پیروز شد، صلاحیت با سازمان مجاهدین خلق است.» در این میزان باور داشت که اینها تشکیلاتی کار می‌کنند و بالاخره هدف دارند. افرادی همچون شهید مطهری بودند که مواجهه ایدئولوژیک با اینها داشتند یا مخالفت می‌کردند یا امام خمینی در نجف با اینها مخالفت کرده است، ولی اکثرا معتقد بودند که باید با اینها وحدت کنیم. به همین خاطر به منافقین پول می‌دادند. جمله‌ای است که من در مصاحبه‌های آقای طالقانی دیدم. می‌گفت: «معمولا اینهایی که مرید هستند، خالص‌ترند.» به نظرم در این سازمان افرادی بودند که باور خالص به این جریان داشتند. شاید خبر نداشتند این جریان کجا می‌رود. دل آدم می‌سوزد. اینها همه چیز خود را می‌دادند. مساله اساسی در سازمان مجاهدین را شکل‌گیری می‌دانم و برای همین روی شکل‌گیری مطالعه کردم. بعد از آن عملگرایی است، هر چقدر جلو می‌آید عملگرایی بیشتر می‌شود.

ادامه از صفحه ۱۴